نگاه

مروری بر زندگی سیاسی و مبارزاتی شهید حجت‌الاسلام محمد منتظری

عشق و رنج

علی احمدی فراهانی

روحانی مجاهد، شهید حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ محمدعلی منتظری، در سال ۱۳۲۳ در نجف‌آباد اصفهان در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. پدربزرگ او مرحوم حاج علی منتظری کشاورز بود و محمدعلی نیز از کودکی به کارهای دشوار تن داد و خود را برای آینده‌ای پرتلاطم آماده کرد. دوره خردسالی او همزمان بود با مبارزات نهضت ملی به رهبری آیت‌الله کاشانی، نخست‌وزیری دکتر مصدق و حضور فعالانه فدائیان اسلام در عرصه سیاسی ایران.

هنگامی که به توصیه پدر تصمیم گرفت به تحصیل علوم حوزوی بپردازد، به‌ناچار از نجف‌آباد به قم رفت و هنوز مدت زیادی در حوزه نبود که آیت‌الله بروجردی رحلت کردند و رژیم شاه به گمان آن که با رحلت ایشان حوزه علمیه قم وزانت و جایگاه خود را از دست داده است، دست به اقداماتی زد که جوانانی چون شهید محمدعلی منتظری را به شکل جدی به میدان مبارزه کشاند و پشت سر مقتدای خود، امام خمینی به حرکت درآمدند. هنوز ۱۸ سال بیشتر نداشت که با مشاهده جنایت‌های رژیم شاه در قیام ۱۵ خرداد به کارهای مخفی سیاسی، از جمله تکثیر و پخش اعلامیه‌های امام با یک دستگاه پلی کپی دست‌ساز روی آورد.

پس از تبعید امام در سال ۴۳ بسیاری از مبارزان به

شهید حجت‌الاسلام محمد منتظری

زندان افکنده شدند. مدتی بعد حسنعلی منصور توسط افرادی از حزب مؤتلفه ترور شد. محمدعلی اینک با شجاعتی مثال زدنی و درحالی که ۲۱ بیشتر نداشت، آشکارا به مقابله با رژیم پرداخت و دستگیر و راهی زندان قزل‌قلعه شد. او در بازجویی‌ها با چنان هوشمندی و تسلطی به سؤالات پاسخ داد که پس از ۱۰ روز چون نتوانستند از او اعترافی بگیرند، به‌ناچار آزادش کردند، اما او آرام و قرار نداشت و همچنان به تکثیر و پخش اعلامیه‌های امام ادامه می‌داد و به همین دلیل بارها و بارها دستگیر و زندانی شد.

دوران مبارزه، تلاش و مقاومت در زیر شکنجه‌های طاقت‌فرسا و هم‌بند بودن با آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله ربانی شیرازی، پدرش و روحانیون دیگر موجب شد او به مبارزی آبدیده تبدیل شود. در زندان ضمن آشنایی بیشتر با مفاهیم اسلامی، به آموزش زبان انگلیسی هم پرداخت تا بعدها بتواند با مبارزان سایر کشورها هم تعامل سازنده برقرار سازد. در اواخر دی ماه ۱۳۴۷ از زندان به صورت مشروط آزاد و حق اقامت در قم و نجف‌آباد از او سلب شد و سخت تحت مراقبت ساواک قرار گرفت، به‌طوری که حتی مکالمات تلفنی او هم شنود می‌شدند، اما عملکرد او به گونه‌ای بود که ساواک به‌رغم به‌کارگیری تمام امکانات، از کنترلش عاجز بود و او همواره از کمند ساواک می‌گریخت و به فعالیت‌هایش ادامه می‌داد.

با تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین، ساواک موقعیت را برای از بین بردن مبارزان مذهبی که مورد نفرت اعضای مارکسیست‌شده سازمان مجاهدین هم بودند، مغتنم شمرد و طبیعی است شهید محمدعلی منتظری یکی از اولین افرادی بود که باید از میان برداشته می‌شد، اما طبق معمول ساواک هرگز نتوانست ردش را بگیرد. گاه از نجف گزارش می‌آمد که او را در آنجا دیده‌اند و گاه از بیروت، دمشق و سایر بلاد خبری از او می‌آوردند. او در این فاصله فعالیت‌های چریکی خود را گسترش داد و در لبنان و سایر کشورها در آموزش نظامی مبارزان نقش کلیدی داشت.

او که سال‌ها در پاکستان، افغانستان، عراق، سوریه و لبنان با نام‌ها و گذرنامه‌های جعلی فعالیت کرده بود، هنگامی که از تصمیم قاطع امام مبنی بر بازگشت به ایران مطلع شد، قبل از ورود امام، از طریق سوریه و عراق به ایران بازگشت و در اجتماعات شهرهای مختلف، به‌ویژه اصفهان و نجف‌آباد به افشاگری و سخنرانی پرداخت. با نزدیک شدن ورود امام، با کمیته استقبال در مدرسه رفاه همکاری کرد و در تحصن روحانیون در مسجد دانشگاه تهران نقش اساسی داشت.

در ۲۲ بهمن در تشکیل کمیته انقلاب اسلامی و گردآوری اسلحه‌هایی که به دست مردم افتاده بودند، توانایی‌های مدیریتی خود را به‌خوبی نشان داد. او در راه‌اندازی سپاه پاسداران، حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش و افشای چهره لیبرال‌ها تأثیری تعیین‌کننده داشت. شهید محمدعلی منتظری در اولین دوره مجلس شورای اسلامی از نجف‌آباد نماینده و عضو کمیسیون خارجی مجلس شد. پس از شروع جنگ هم به شورای عالی دفاع راه یافت.

سرانجام در ۷ تیر ۱۳۶۰ در سن ۳۷ سالگی در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری به شهادت رسید.

۱۳۶۰، رهبر معظم انقلاب در دوران نقاهت پس از ترور

مروری بر زمینه‌ها و پیامدهای ترور رهبر معظم انقلاب

سربازی فداکار در جبهه جنگ معلمی آموزنده در محراب

احمدرضا صدری

تابستان سال ۱۳۶۰، تابستانی پر حادثه بود و آن سال به‌نوعی دشوارترین سالی بود که نظام تازه پای جمهوری اسلامی ایران پشت سر گذاشت، زیرا بیش از ۱۰۰ نفر از کادرهای مسئول درجه اول نظام توسط ضد انقلاب به شهادت رسیدند! پس از عزل ابوالحسن بنی‌صدر در آخرین روز خرداد سال ۱۳۶۰، طرح ترور امریکایی‌ها به نام «فونیکس» توسط عوامل داخلی آنها در ایران به اجرا گذاشته شد.

بنی‌صدر پس از عزل به منافقین پیوست و همراه با مسعود رجوی از کشور گریخت و به فرانسه پناهنده شد. در پی فرار او ترورها، جنگ‌ها و آشوب‌های خیابانی توسط گروه‌های محارب، به‌ویژه منافقین همچنان پیگیری می‌شد و سراسر کشور به تلاطم در آمد. سلسله ترورهای تابستان سال ۱۳۶۰، با ترور آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای امام جمعه تهران آغاز شد و با انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، دفتر نخست‌وزیری و ترور بیش از ۳ هزار نفر از شهروندان عادی ادامه یافت.

روز واقعه

در روز ششم تیر ماه سال ۱۳۶۰، در حالی که فقط شش روز از شهادت دکتر مصطفی چمران گذشته بود، پروژه حذف یکی از رهبران اصلی جریان خط امام به دستور امریکا کلید خورد. یکی از شخصیت‌هایی که سهم زیادی در تداوم خط امام داشت و از ستون‌های اصلی نظام به شمار می‌رفت. آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای امام جمعه تهران، هر هفته در مسجد ابوذر در جنوب شهر سخنرانی می‌کردند و به پرسش‌های جوانان پاسخ می‌دادند. آن روز هم ایشان از جبهه برگشته و به ملاقات امام رفته بودند و همراه با شهید عباس بابایی عازم مسجد ابوذر شدند. آن دو نیم ساعت زودتر از وقت معمول به مسجد رسیدند و گفت‌وگوی خود را در مسجد ادامه دادند. نماز ظهر که خوانده شد، حضرت آقا پشت تریبون قرار گرفتند و گفتند: «شایعات زیادی پخش شده است که قصد دارم به آنها پاسخ بدهم!»

در این زمان ضبط صوتی دست به دست گشت تا نهایتاً به دست جوانی با قد متوسط، موهای فرفری، ته ریش و کت چهارخانه رسید. او ضبط را گرفت و روی تریبون گذاشت و آن را روشن کرد و رفت. هنوز زمان زیادی نگذشته بود که بلندگو سوت کشید. آقا گفتند بلندگو را تنظیم کنید و از پشت تریبون کمی عقب رفتند و به صحبت ادامه دادند و کمی بعد انفجار بزرگی روی داد و ایشان به طرف چپ جایگاه افتادند. ضبط صوت دو تکه شد و در جداره داخلی آن نوشته شده بود: «عیدی گروه فرقان به جمهوری اسلامی!»

لحظات پس از واقعه

اولین محافظ آقا رسید و سعی کرد ایشان را به تنهایی بیرون ببرد. به‌زودی بقیه محافظ‌ها هم رسیدند و سعی کردند هر چه سریع‌تر ایشان را به درمانگاه یا بیمارستانی برسانند. ابتدا ایشان را به درمانگاهی در خیابان قزوین بردند. پرستاری در حالی که کپسول اکسیژن به دست داشت، فریاد زد: «باید ایشان را سریع به بیمارستان برسانید.» پرستار آمد و در تمام طول راه ماسک اکسیژن را روی صورت آقا نگه داشت و به یکی از محافظ‌ها گفت: هر چه سریع‌تر به طرف نزدیک‌ترین بیمارستان، یعنی بیمارستان بهارلو، سر پل جوادیه برود. محافظ‌ها با بیسیم وضعیت را اعلام کردند و گفتند: فوراً دکتر فیاض‌بخش، دکتر منافی و دکتر زرگر را به بیمارستان بهارلو بفرستند!

آیت‌الله خامنه‌ای را به بیمارستان بهارلو رساندند. دکتر محجوبی تازه از اتاق عمل بیرون آمده بود و با دیدن وضعیت آقا دستور داد سریع اتاق عمل را آماده کنند. سمت راست بدن ایشان پر از ترکش‌ها و قطعات ضبط صوت بود! قسمتی از سینه سوخته بود و استخوان‌های کتف و سینه دیده می‌شدند. دست راست هم ورم کرده و از کار افتاده بود. به آقا خون تزریق کردند، اما نبض ایشان دو سه بار متوقف شد! خونریزی بند نمی‌آمد. دکتر منافی که عازم بیمارستان بهارلو بود، به دکتر سهراب شیبانی جراح عروق و دکتر ایرج فاضل زنگ زده بود که خودشان را برسانند. دکتر بهشتی هم دکتر زرگر را خبر کرده بود.

عمل تا آخر شب ادامه پیدا کرد، اما دیگر نمی‌شد درمان را در بیمارستان بهارلو ادامه داد و ایشان را با هلیکوپتر به بیمارستان قلب شهید رجایی منتقل کردند. تا به بیمارستان شهید رجایی برسند، دو باره نبض متوقف شد و آقا چند بار تا مرز شهادت رفتند و برگشتند. خونریزی زیاد و غیر قابل کنترل بود و بیمار تب و لرز شدیدی داشت. در ریه هم ضایعه کوچکی دیده می‌شد. زخم‌ها متعدد و زیاد بودند و درد شدید بود و از مسکن‌ها کاری برنمی‌آمد. شکستگی دست راست در حال ترمیم بود، اما دست حرکت نداشت. ساعت دو بعد از ظهر رادیو پیام امام را پخش کرد. یکی از پزشکان رادیو را کنار گوش آقا گذاشت. با شنیدن سخنان امیدبخش امام گویی روح تازه‌ای در کالبد آقا دمید.

بی‌خبری از فاجعه ۷ تیر!

حال ایشان بهتر شده بود، اما هنوز از قضیه هفت تیر خبر نداشتند. از آوردن رادیو، روزنامه و تلویزیون برای ایشان خودداری می‌شد. پزشکان می‌گفتند امواج رادیویی دستگاه‌های درمانی را مختل می‌کنند. خیلی‌ها برای عیادت آقا آمدند، اما از شهید آیت‌الله بهشتی خبری نبود. آقا شک کرده بودند که باید اتفاقی افتاده باشد، ولی کسی حرفی به ایشان نمی‌زد. اولین کسی که در بیمارستان بهارلو به دیدن ایشان آمد، محمد منتظری بود، ولی حالا هیچ خبری از او نبود. آقا از هر کسی که می‌آمد سؤال می‌کردند چه خبر شده است، اما پاسخ قانع‌کننده‌ای نمی‌شنیدند. بالاخره دکتر میلانی‌نیا عزم خود را جزم کرد و ماجرا را برای ایشان توضیح داد.

بعداً معلوم شد سوء قصدکننده جواد قدیری نام داشت. حضرت آقا مدت ۴۲ روز تحت درمان بودند. استخوان ترقوه شکسته و چند رگ و عصب دست راست ایشان قطع شده بود. هر چه هم پزشکان تلاش کردند متأسفانه این دست سلامتی خود را بازنیافت و آقا در قامت جانباز انقلاب اسلامی برای آینده نظام ذخیره شدند.

پیام تاریخی امام

امام که مستمراً توسط مرحوم سیداحمد آقا از حال ایشان جویا می‌شدند، در پیامی بسیار مهم و مؤثر به زبونی دشمن که چون از منطق بی‌بهره است، به ترورهای کور دست می‌زند اشاره کردند و ایشان را از استوانه‌های محکم انقلاب و مایه امید برای آینده نظام دانستند و از مردم خواستند هوشیاری خود را در تقابل با دشمن غدار و وحشی حفظ کنند و لحظه‌ای برای حفظ انقلاب و دستاوردهای ارزشمند آن از پای ننشینند:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

جناب حجت‌الاسلام آقای حاج سیدعلی خامنه‌ای ـ دامت افاضاته

خداوند متعال را شکر که دشمنان اسلام را از گروه‌ها و اشخاص احمق قرار داده است و خداوند را شکر که از ابتدای انقلاب شکوهمند اسلامی هر نقشه که کشیدند و هر توطئه که چیدند و هر سخنرانی که کردند ملت فداکار را منسجم‌تر و پیوندها را مستحکم‌تر نمود و مصداق «لازال یؤیدُ هذا الدین بالرجل الفاجر» تحقق پیدا کرد. اینان هر جا سخن گفتند خود را رسواتر کردند و هر چه مقاله نوشتند ملت را بیدارتر نمودند و هر چه شخصیت‌ها را ترور نمودند قدرت مقاومت را در صفوف فشرده ملت بالاتر بردند. اکنون دشمنان انقلاب با سوءقصد به شما که از سلاله رسول اکرم و خاندان حسین بن علی هستید و جرمی جز خدمت به اسلام و کشور اسلامی ندارید و سربازی فداکار در جبهه جنگ و معلمی آموزنده در محراب و خطیبی توانا در جمعه و جماعات و راهنمایی دلسوز در صحنه انقلاب می‌باشید، میزان تفکر سیاسی خود و طرفداری از خلق و مخالفت با ستمگران را به ثبت رساندند.

اینان با سوءقصد به شما عواطف میلیون‌ها انسان متعهد را در سراسر کشور بلکه جهان جریحه‌دار نمودند. اینان آنقدر از بینش سیاسی بی‌نصیبند که بی‌درنگ پس از سخنان شما در مجلس و جمعه و پیشگاه ملت به این جنایات دست زدند و به کسی سوءقصد کردند که آوای دعوت او به صلاح و سداد در گوش مسلمین جهان طنین‌انداز است. اینان در این عمل غیرانسانی به جای برانگیختن و رعب، عزم میلیون‌ها مسلمان را مصمم‌تر و صفوف آنان را فشرده‌تر نمودند. آیا با این اعمال وحشیانه و جرائم ناشیانه وقت آن نرسیده است که جوانان عزیز فریب خورده از دام خیانت اینان رها شوند و پدران و مادران، جوانان عزیز خود را فدای امیال جنایتکاران نکنند و آنان را از شرکت در جنایات آنان برحذر دارند؟ آیا نمی‌دانند که دست‌زدن به این جنایات، جوانان آنان را به تباهی کشیده و جان آنان به دنبال خودخواهی مشتی تبهکار از دست می‌رود؟ ما در پیشگاه خداوند متعال و ولی بر حق او حضرت بقیه‌الله ـ ارواحنا فداه ـ افتخار می‌کنیم به سربازانی در جبهه و در پشت جبهه که شب‌ها را در محراب عبادت و روزها را در مجاهدت در راه حق تعالی به سر می‌برند.

من به شما خامنه‌ای عزیز، تبریک می‌گویم که در جبهه‌های نبرد با لباس سربازی و در پشت جبهه با لباس روحانی به این ملت مظلوم خدمت نموده و از خداوند تعالی سلامت شما را برای ادامه خدمت به اسلام و مسلمین خواستارم.

والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته

روح‌الله الموسوی الخمینی

آغاز مجدد فعالیت

حضرت آقا به‌رغم توصیه‌های مکرر پزشکان مبنی بر استراحت بیشتر بار دیگر خود را به تریبون امامت جمعه تهران و شورای عالی دفاع رساندند تا در نبود بزرگانی که در فاجعه هفت تیر از دست رفته بودند، نقش مدیریت و مقوم ارزش‌های اسلامی را به عهده بگیرند.

دشمن تلاش کرد با از بین بردن عده‌ای از سران انقلاب حرکت شتابان انقلاب را متوقف سازد، غافل از اینکه خون شهید ضامن بقای انقلاب است و دشمن «عِرض خود می‌برد و زحمت ما می‌دارد.»

> **آقا گفتند بلندگو را تنظیم کنید و از پشت تریبون کمی عقب رفتند و به صحبت ادامه دادند و کمی بعد انفجار بزرگی روی داد و ایشان به طرف چپ جایگاه افتادند. ضبط صوت دو تکه شد و در جداره داخلی آن نوشته شده بود: «عیدی گروه فرقان به جمهوری اسلامی!»**

> **سمت راست بدن ایشان پر از ترکش‌ها و قطعات ضبط صوت بود! قسمتی از سینه سوخته بود و استخوان‌های کتف و سینه دیده می‌شدند. دست راست هم ورم کرده و از کار افتاده بود. به آقا خون تزریق کردند، اما نبض ایشان دو سه بار متوقف شد! خونریزی بند نمی‌آمد**

پیشخوان

نظری بر اثر نوانتشار «بهشتی از زبان بهشتی»

خاطرات یک «ملت»

سید محمد حسینی

قرار بود قراری بگیری ای دنیا
به بی‌قراری خود خو گرفته‌ای چه کنم؟
به عقل کاش گره‌ها گشوده می‌گردید
ظفر به ضربت بازو گرفته‌ای چه کنم؟
حریف را نه چو شیران به پنجه افکندی
به نیش کژدم ابرو گرفته‌ای چه کنم؟
به ذات چشمه خدا عطری از زلالی زد
چو باتلاق کنون بو گرفته‌ای چه کنم؟
گشاده‌روی نشینی کنار نامحرم
به پیش محرمیان رو گرفته‌ای چه کنم؟
بنا نبود عشاق را بسوزانی
به سرکشی و شرر خو گرفته‌ای چه کنم؟

عظمت هر ملتی به کثرت بزرگان و میزان بزرگی آنان است. هر قدر مردان و زنان عالی‌قدر و بزرگوار در یک ملت بیشتر باشد و از آن مهم‌تر بلندای روح آنان و ارتفاع همتشان و مناعت طبعشان رفیع‌تر باشد آن ملت و بالطبع به تبع آن کشورشان سرافرازتر، سربلندتر و ارجمندتر خواهد بود.

افتخارات یک کشور به مفاخر آن گره خورده است و مفاخر یک کشور از نگاه فرهنگی ملتش تعیین می‌شود. البته زمان و زمانه زاویه این نگاه را معین می‌کند. در روزگاری که کم و بیش تا عصر خود ما ترکش‌هایش روح روزگار را زخمی کرده است، بزرگی انسان‌ها به میزان زور، قلدری و بی‌رحمی بود. اسکندر را از آن بزرگ می‌شمارند ـ تا آنجا که تاریخ به او لقب کبیر داده است ـ که دنیایی را نابود کرد. ملاک بزرگی با کمال تأسف تا هنوز هم به همین خصومت تنه می‌زند! از ناپلئون بناپارت که نه تنها اروپا را به آتش کشید، بلکه بخشی از آسیا را نیز دستخوش ناآرامی کرد، هنوز هم با احترام یاد می‌کنند! دنیا هنوز تا مرز حقیقت فاصله‌ای بعید دارد، تحمل سردمداران ابرقدرت غرب اندازه‌های این بُعد را مشخص می‌کند. دنیایی را که در زمان حیات امام عزیزمان (ره) به صدام احترام می‌گذاشت اگر به دنائت متهم نکنیم، آیا به پاکی خیانت نکرده‌ایم؟ چرا راه دور می‌رویم؟ از خود و دین خود بگوییم. قرآن کریم نقش پیامبر را در به ثمر رساندن مأموریتش چنین بیان می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَه مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»[1] «به برکت رحمت الهی در برابر مردم نرم شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند» و او را اینگونه توصیف فرموده است: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»[2] «به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و رحیم است.»

و دیری نمی‌پاید که بزرگی آدم چونان خالد بن ولید به فتوحاتش بازمی‌گردد یا به سرکوب مردمی هم‌کیش و چپاول قبیله‌ای همچون هوازن!

دیری نمی‌پاید اعتبار و جایگاه اجتماعی‌اش فتوحاتش می‌شود و نه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ»[3] همچون پدر ابن سعید بن ابی وقاص! روزگار می‌گذرد، مردی از تبار ذوالفقار بر مدار ایثار سوار و محیط معرفت روزگار می‌شود. در زمره شاگردانش و در عداد فرماندهانش مردی است که مجمع صفات نیک است. خردمند، دوراندیش، برنامه‌ریز، پرصلابت، شورانگیز، فقیه و دانش‌شکاف و خلاصه شمشیری بی‌غلاف، آنچه خوبان همه دارند به تنهایی داشت! خواب و راحت را نه فقط از دشمنان که از دوستان بی‌حمیت نیز ربوده بود. دشمنانش می‌گفتند کلامی بی‌علت و بی‌حکمت از دهانش بیرون نیامد! بسیار هوشمند بود... نبریدش مگر به تیغ فریب! دشمن همه بضاعتش را در مقطعی برای تخریب او هزینه کرد تا آنجا که امام دلسوخته بیش از همه برای مظلومیتش دل سوزاند. شیشه نزدیک‌تر از سنگ ندارد خویشی! وای دریغ وای درد که هر شکستی که به انسان برسد از خویش است! و امام می‌فرمود دشمن آن‌چنان چهره او را مشوّه نشان داده است که دوستان نیز بدو بدگمان شده‌اند. هر کس به طریقی دل ما می‌شکند.

آری، دکتر سید محمد حسینی بهشتی و بهتر بگویم سید مظلوم بهشتی از زبان ما وصفش شأنی نمی‌آورد، آنجا که رهبر کبیر انقلاب درباره‌اش تعبیری این‌چنین دارد: «بهشتی یک ملت بود!»

از زبان امام امت شنیدن این عبارت بسیار جای تعمق دارد، یک تن ملتی باشد برای ملتی. «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّه»[4] اینکه فرمود: «الاسماء تنزل من السماء» انصاف را که بهشتی، بهشتی بود و بهشتی شد!

اگر رودکی گفت:

رفت آنچه رفت آمد آنچ آمد
بود آنچه بود خیره چه غم دارید؟

به عبرت بر اغتنام زمان کلام امیر بیان را ضمان می‌آورم که فرمود:

ما فاتَ مَضی وَ ما سیأتیکَ فَأَینَ؟
قُمْ فَاغْتَنِم الفُرصَه بَینَ العَدَمَین

آنچه بر بهشتی روا داشتند به خون پاکش تطهیر و این بیت بر خواب رذیلانه دشمن تعبیر شد:

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را
چندان امان نداد که شب را سحر کند

آنچه گذشته است، گذشت. در فرصتی که داریم واجب است به تنویر شخصیت مفاخرمان اهتمام ورزیم.

برادر عزیزم آقای فرامرز شعاع‌حسینی از جمله دلسوزان است که کمر همت به گردآوری و تدوین خاطراتی بسته است که شاید محو می‌شد اگر این همت مردانه نبود! معنای خطر هم خطور است و هم مخاطره. خاطره شاید بی‌ارتباط با این دو نباشد. هر چه هست رنگی از خطر دارد که در خاطر مانده است. امیدوارم بدین کرشمه دو کار بر آید: هم فریادی از مظلومیت آن زنده‌یاد باشد و هم عبرتی برای زندگان که چون از امیرالمؤمنین(ع) پرسیدند دنیا بهتر است یا آخرت؟ مضمون پاسخ حضرتش چنین بود که یک لحظه از دنیا بهتر از آخرت است، زیرا فرصت تأمین آخرتت را داری!

چه خوب است همه ما، خصوصاً مسئولان نظام بتوانیم به گونه‌ای عمل کنیم که آیندگان پس از ما به تبیین اعمال و رفتارمان همت گمارند:

خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

باور کنیم توشه‌ای غیر از عمل نخواهی برد.

یا من بدنیاه اشتغل
قد غرّه طول الامل
الموت یأتی بغته
و القبر صندوق العمل

خداوند بهشتی عزیز را با اجداد طاهرینش محشور فرماید و ما را با پیروی از راهش در یوم «تُبلَی السَّرائِر» مسرور فرماید. ان‌شاءالله

پی‌نوشت‌ها در سرویس تاریخ جوان موجوداست.